1 Surah Alfatehah Tafsir Kashafalasraar wa Uddatulabraar by Rasheeduddin Al-Meybodi 520 Hijri, disciple of Khwaja Abdullah Ansari Al-Haravi (of Herat), descendant of Sahib-Rasool, Jabir Bin Abdallah Ansari

هو 121

كشف الأسرار و عُدَّةُ الأبرار

ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى

مشهور به تفسير

خواجه عبدالله انصارى

به كوشش: زهرا خالوئى

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

1- سورة الفاتحة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ {1}
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ {2}
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ {3}
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ {4}
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ {5}
اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ {6}
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ {7}

النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ بنام خداوند الرَّحْمنِ جهان دار دشمن پرور ببخشايندگى الرَّحِيمِ (1) دوست بخشاى بمهربانى الْحَمْدُ لِلَّهِ ستايش نيكو و ثناء بسزا خداى را رَبِّ الْعالَمِينَ (2) خداوند جهانيان و دارنده ايشان الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (3) فراخ بخشايش مهربان مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4) خداوند روز رستخيز و پادشاه روز شمار و پاداش

إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا پرستيم وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (5) و از تو يارى خواهيم اهْدِنَا راه نمون باش ما را الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (6) براه راست و درست صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه ايشان كه نواخت خود نهادى و

نیکویی کردی برایشان غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه راه جهودان که خشم است بر ایشان از تو وَ لَا الضَّالِّينَ (7) و نه ترسایان که گم انداز راه تو آمین خدایا چنین باد.

النوبة الثانية

روی ابو هريره رضى اللَّه عنه قال قال النبي صلّى اللَّه عليه و آله و سلم يقول اللَّه تعالى قسّمت الصّلاة بينى و بين عبدى فنصفها لى، و نصفها لعبدى، و لعبدى ما سال، فاذا قال العبد بسم اللَّه الرّحمن الرحيم يقول اللَّه تعالى سمّانى عبدى، و اذا قال العبد الحمد للَّه ربّ العالمين، يقول اللَّه تعالى حمدنى عبدى، و إذا قال العبد الرحمن الرّحيم يقول اللَّه تعالى أثنى علىّ عبدى، و اذا قال العبد ملك يوم الدّين يقول اللَّه تعالى، مجّدنى عبدى، و فى رواية فوّض إلىّ عبدى، و اذا قال العبد ايّاك نعبد و ايّاك نستعين، يقول اللَّه تعالى ايّاى يعبدنى عبدى و بى يستعين، فهذا لى و باقى السورة لعبدى و لعبدى ما سأل.»

مصطفى صلوات اللَّه عليه درین حدیث خبر داد از کردگار قدیم و خداوند مهربان عزّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته، که از بنده نوازی و مهربانی و بزرگواری خود گفت: قسمت کردم خواندن سوره الحمد میان من و میان بنده من نیمه از آن مر است و نیمه از آن بنده من، و بنده مر است آنچه خواهد. چون بنده گوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، اللَّه گوید بنده من مرا نام نهاد و بنام نیکو خواند، چون بنده گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ اللَّه گوید بنده من مرا سپاس داری کرد و از من آزادی نمود، چون بنده گوید الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّه گوید بنده من مرا ستایش نیکو و ثنای بسزا گفت چون بنده گوید مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ اللَّه گوید بنده من مرا ببزرگواری و پاکی بستود، بنده من پشت وا من داد، و کار وا من گذاشت، دانست که بسر برنده کار وی مائیم، تمام کننده نعمت بروی مائیم، سازنده کار وی و روزی رساننده بوی مائیم، ما را میپرستد و از ما میخواهد، و دست نیاز سوی ما برداشت که اهْدِنَا تا آخر سوره همه بنده را دعاست، و او راست آنچه خواست. درین خبر سورة الحمد را صلاة نام نهاد تا تنبیه بود بنده را که نماز بی سورة الحمد درست نیست و به قال صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم «لا صلاة الّا بقرائة فاتحة الكتاب». و روی «من صلّى صلاة فلم يقرأ فيها بفاتحة الكتاب فهى خداج هى خداج غير تمام» مذهب شافعی رض آنست که خواندن سورة الحمد در همه رکعات نماز واجب است هم بر امام و بر ماموم و بر منفرد در نماز جهری و در نماز اسرار.

و بدانك درین سورة نه ناسخ است و نه منسوخ و بعدد کوفیان صد و چهل و دو حرفست، و بیست و نه کلمه، و هفت آیت، از آن هفت یکی آیت تسمیت است چنان که مذهب شافعی است و روایت بو هریره از رسول خدا و ذکر قوله صلّى اللَّه عليه و آله و سلم «الحمد للَّه رب العالمين سبع آيات احديهنّ بسم اللَّه الرحمن الرحيم و هى السبع المثانى و هى ام القرآن و هى فاتحة الكتاب»

این خبر دلیل است که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از سورة فاتحه آیتی است و عین قرآن است، خواندن آن در نماز واجب، و جهر آن در نماز جهری سنّت، و مصطفى عليه السّلام این سوره را درین خبر سه نام نهاد یکی سبع مثانی، دیگر فاتحة الكتاب، سدیگر امّ القرآن، سبع مثانی آنست که هفت آیت است و در هر رکعتی نماز بخواندن بوی بازگردند. و نیز گفته‌اند از بهر آنك جبرئیل دو بار بآن فروآمد یك بار بمکه و یك بار بمدینه تعظیم آن را، پس این سورة هم مکی است و هم مدنی. و گفته‌اند سبع مثانی بآن گفت که این امت را مستثنی است، فلم يخرجها اللَّه تعالى لغيرهم، هیچ امّت دیگر را نبوده این سورة، از اینجا بود که جبرئیل آمد به مصطفى (ص) و گفت «يا رسول اللَّه ابشر بسورتين أوتيتهما لم يؤتهما من قبلك، فاتحة الكتاب و خاتمة سورة البقرة»

و فاتحه بآن گفت که در مصحفها ابتدا بآن کنند و کودکان را بتعلیم، و در نمازها ابتدا بآن کنند، و در هر کاری که بنده در آن شروع کند اول گوید بسم اللَّه و بسم اللَّه اول سورة است. و گفته‌اند که فاتحه بآنست که اول سورتی که از آسمان فروآمد این بود و به قال ابو ميسرة: «اول ما قرأ جبرئيل النّبي صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بمكة فاتحة الكتاب الى خاتمتها.»

و ام القرآن از آنست که اصل علوم قرآن و جمله کتابهای خداوند است. هر چه در کتابها است از علوم دینی و مکارم الاخلاق معظم آن در این سورة از روی اشارت موجود است و مثله الدّماغ سمّى أمّ الرأس لانّه يجمع الحواسّ و المنافع، و امّ القرى اصل لجميع البلدان حيث دحيت من تحتها. و گفته‌اند رأیت سلطان که در معسکر قبله لشکر باشد أمّ گویند پس این سورة را ام القرآن از اینجا گفتند. یعنی

که مفزع اهل ایمانست و مرجع اهل قرآن، و مصطفی (ع) در بعضی اخبار این سورة را شفا خواند و ذلك قوله صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «هی أمّ القرآن و شفاء من كلّ داء» و روی أنّه قال صلّی اللَّه علیه «فاتحة الكتاب شفاء من السم».
اكنون تفسیر گوئیم و معانی: بِسْمِ اللَّهِ، معناه بدأت بسم اللَّه فابدؤا. میگوید، در گرفتم بنام خویش، در پیوستم بنام خویش و آغاز کردم بنام خویش درگیرید بنام من، در پیوندید بنام من، آغاز کنید بنام من. اسم اینجا بمعنی ذاتست چنانك جایی دیگر گفت سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ یعنی میگوید «بپاکی بستای نام خداوند خویش را» نام زیادت است و معنی آنست که بپاکی بستای خداوند خویش را، جای دیگر گفت «تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ»، با برکت و با بزرگواری و برتری است نام خداوند تو. نام زیادت است و معنی آنست که با برکت و با بزرگواری و برتری است خداوند تو و این در علم توحید و در لغت روان است و روا. در لغت عرب آنست که لبید گفت:
الی الحول ثمّ اسم السّلام علیکما و من یبك حولا كاملا فقد اعتذر
و در علم توحید آنست که بنزدیك اهل حق اسم و مسمّی یکی است نام و نامور و اللَّه بناء همه نامهای خداوند است، و نام حقیقی مهین است با آنك همه نامهای وی مه‌اند و حقیقی، و پاك، و ازلی، و نیکو، و بزرگ، قال الخلیل بن احمد البصری «اللَّه هو الاسم الاکبر» اما هر نامی از صفتی شکافته چون علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از رحمت، یا بر کردی نهاده چون صانع از صنع، و خالق از خلق، و قابض از قبض و باسط از بسط. مگر این نام حقیقی که نه بر کرد نهاده و نه از صفت شکافته، و بناء همه نامها است، نبینی که هر جایی گوید اللَّه غفور است و رحیم، اللَّه سمیع است و بصیر، اللَّه لطیف است و خبیر، اللَّه بنا نهد و دیگر نامها بران اوصاف بندد. و در قرآن سه هزار و بیست و هفت جای خود را نام اللَّه گفت و خویشتن را با آن نام برد و ایشان که بت را لات نام کردند ایشان را گفت «یلحدون فی اسمائه» در نام من الحاد می‌آرند و نام من بکژی می بیرون دهند، و می کژ گردانند، و می فرا ناسزا دهند، خواستند دشمنان وی که بت را هام نام وی کنند، اللَّه تعالی آن را بریشان شکست و بریشان تباه کرد، تا چون خواستند؟
که اللَّه نام کنند لات نام کردند. لات بت است و اللَّه خدای آنست، و آفریدگار آن. یقول جلّ جلاله هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا او را هام نام دانی؟ یعنی که هیچکس را جز از وی اللَّه نخوانند، و نه رحمن. و در اشتقاق نام اللَّه علما مختلف‌اند، و سخن در آن مشتبه است. و خلقی از مهتران علما و بزرگان دین از آن پرهیزیده‌اند و آن را کاره‌اند. و قومی در آن شروع کرده، بعضی گفتند اشتقاق آن از اله است یقال الهت الیه ای سکنت الیه، فکان الخلق یسکنون عند ذکره و یطمئنّون الیه و به قال عزّ و جل أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ میگوید اللَّه اوست که آرام خلق بذکر اوست سکون دل دوستان بنام اوست شادی جان مؤمنان بیاد اوست، ذکر وی آیین زبان، نام وی راحت جان، یافت وی سور دل و سرور دوستان. و گفته‌اند اشتقاق آن از «الهت فی الشّيء یعنی تحیّرت فیه فکأنّ العقول تتحیر فی کنه صفته و عظمته و الاحاطة بکیفیته» میگوید اللَّه اوست که عقلهای زیرکان و فهم‌های دانایان در مبادی اشراق جلال وی حیران است، و از دریافت چگونگی صفات و افعال وی نومید. شعر
تحیّر القلب فی آثار قدرته تحیّر الطّرف فی انوار لألاء
قدر خویش برداشت. و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت، تا هر نامحرمی نااهلی باسرار قدم بینا نگردد، و دست هر متمنّی متعنّتی بدریافت آن نرسد. آن دست که تو داری خود کجا رسد و آن دیده که تراست خود چه بیند؟ سازهای کرّ و بیان پرورده هفتصد هزار ساله تسبیح قاصر بود از ادراك جلال لم یزل و لا یزال. اطماع ایشان از دریافت آن گسسته، اقدام ایشان بسلاسل قهر و بمسامیر هیبت در مقرّ عزت خود دوخته. و این در بایشان در بسته و جمال لم یزل و لا یزال متعزّز بصفات کمال ناطق باین کلمات که «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً.»
الذّات و النّعت و الاسماء و الکلم جلّت عن الوهم و الادراك لو علموا
اینان که در اشتقاق این نام سخن گفتند قومی اصل آن از اله نهادند کالمکتوب یسمّی کتابا و المحسوب یسمّی حسابا، پس الف و لام تفخیم و تعظیم را در افزودند پس حذف همزه استثقال را پسندیدند، و

کسره آن با لام تعظیم نقل کردند، آن گه دو لام متحرك یکی مدغم کردند، و گفتند «اللَّه».
و اختلاف است علما را که اللَّه اسم علم است یا اسم صفت. و درست آنست که اسم علم است از بهر آن که خدای را عزّ و جلّ اسماء صفات فراوانست. لا بد اسم علم باید تا آن اسماء صفات در آن برود و بر آن بسته شود. چنانك در ابتدا بآن اشارت کردیم. و تا فرق بود میان اسم ذات و اسم صفات، و علم اسم ذات است که اسماء صفات بر آن روانست و در ازل آزال و ابد آباد مستحق این نام است. بذات بزرگوار و کمال تعزّز و جلال تقدّس خویش نه بعبادت متعبّدان و طاعة مطیعان.
امّا نام رحمن در جاهلیّت نشناختند که اللَّه میگوید وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ قالُوا وَ مَا الرَّحْمنُ. چون ایشان را گویند سجود کنید رحمن را گویند رحمن چیست؟ جایی دیگر گفت وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ ایشان می کافر شوند برحمن و می‌پرسند که چیست و کیست؟ قل هو ربّی لا اله الّا هو. ای سیّد پاسخ کن ایشان را که او خدای منست ان خدای که جز وی خدای نیست.
دیگر جای پاسخ فرمود و گفت قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنَّا بِهِ، از اینجاست که بعضی علما گفتند رحمن اسمی عبرانی است و قریش از آن نمی‌شناختند. و قول درست آنست که رحمن لفظ عربی است مشتق از رحمت، امّا در تورية و در میان اهل کتاب معروفتر بوده است. و لهذا روی انّ عبد اللَّه بن سلام قال للنّبی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کنّا نقرأ فی التورية الرّحمن فانزل اللَّه تعالی قل ادعوا اللَّه او ادعوا الرّحمن، أيّاما تدعوا فله الأسماء الحسنی»، میگوید او را اللَّه خوانید و رحمن خوانید ازین دو بهرچه خوانید نام نیکو خوانید. و رحمن مطلق جز خدای را عزّ و جل نگویند و مخلوق را بر اطلاق این نام نه نهند، نه بینی که کافران مسیلمه کذاب را این نام نهادند بر اطلاق ننهادند بل که مقید کردند و گفتند رحمن یمامه. و رحمن در معنی فراخ رحمت‌تر است از رحیم. و در بعضی دعا آورده‌اند. «رحمن الدّنیا و رحیم الآخرة» یعنی بخشاینده درین گیتی بر همگنان و در آن گیتی خاصّه بر مؤمنان.
روایت کنند از ابن عباس که گفت «انّهما اسمان رقیقان احدهما أرقّ من الآخر» حسین بن الفضل گفت که مگر را وی را درین خبر و هم افتاد که در این، رفیقان احدهما ارفق من الآخر، ظاهرتر است از بهر آنکه رقّت در صفات خدا نیست و رفق هست. و ذلك فی قوله صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «ان اللَّه رفیق یحب الرفق».
علما مختلف اند که ارفق کدام یکی است.
سعید جبیر گفت رحمن است که رحمت و نعمت وی بر مؤمن و کافر و بر دوست و دشمن روانست.
وکیع جراح گفت رحیم است از آنك اشارت بآن رحمت دارد که هم در دنیا است و هم در عقبی.
مفسّران ازینجا گفتند «الرحمن العاطف علی جمیع خلقه بأن خلقهم و رزقهم و به قال تعالی، و رحمتی وسعت کل شيء و الرحیم بالمؤمنین خاصّة بالهداية و التوفیق فی الدنیا، و بالجنّة و الرؤية فی العقبی قال تعالی وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً. رحمن مهربان است بر همه خلق گرویده و ناگرویده از روی آفریدن و روزی دادن و رحیم مهربان است خاصّه بر مؤمنان از روی هدایت و توفیق طاعت در دنیا و بهشت و رؤیت در عقبی. رحمن از روی معنی عام است، بمعنی آفریدن و روزی دادن است همه خلق را، و از روی لفظ خاص است که مخلوق را این نام نیست.
و رحیم از روی لفظ عام است که مخلوق را این نام گویند، و از روی معنی خاصّ است که بمعنی هدایت و توفیق طاعت است، و این جز مؤمنانرا نیست، معنی قول جعفر بن محمّد ع فقد قال: «الرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحیم اسم عام بصفة خاصة».
و اللَّه خود را در قرآن به پنج نام از رحمت باز خواند

- رحمن،
- و رحیم،
- و خیر الراحمین،
- و ارحم الراحمین،
- و ذو الرحمة
- رحمن فراخ بخشایش است،

- و رحیم فراخ بخشاینده
- و ذو الرحمة با بخشودن،
- خیر الراحمین بهترین بخشایندگان،
- ارحم الراحمین بخشاینده‌تر بخشایندگان،

هر پنج نام خداوند ماست و بآن صفت اوست نه صفت بروتنگ، نه رحمت از کس دریغ. میگوید جلّ جلاله «رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ»
و در ثنای فریشتگان است: «رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً» و چون صفت عذاب کرد گفت «عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ» عذاب خود باو رسانم که خود خواهم
«وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ کُلَّ شَيْءٍ» و رحمت من خود بهر چیز رسیده است.
و تفسیر این آیت در حدیث سلمان فارسی و ابو هریره دوسی است در صحیح مسلم قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «ان للَّه عزّ و جل مائة رحمة و أنّه انزل منها واحدة الی الأرض فقسّمها بین خلقه فبها یتعاطفون و بها یتراحمون، و أخر تسعا و تسعین لنفسه. و ان اللَّه قابض هذه الی تلك فیکملها مائة یرحم بها عباده یوم القیامة.»
گفت اللَّه را صد رحمت است که از آن صد یکی فرو فرستاد در هفت آسمان و در هفت زمین، بآن یك رحمت بر خلق می‌بخشاید و خلق بآن بر یکدیگر می‌بخشایند، و نود و نه رحمت بنزدیك خود میدارد، تا روز رستاخیز آن یك رحمت را و از نگرد، و آن را نافرسوده یابد و ناکاسته، آن را به نود و نه باز آرد تا صد تمام کند، و انبازان از مؤمن و از کند و آن بریشان ریزد، پس درنگر تا مؤمن درین گیتی وا چندین انبازان از صد یکی در دل و دین و دنیا چه یافت، اعتبار گیر و قیاس کن که فردا بی انبازان از صد چه یابد.

و در بیان فضیلت این آیت مصطفی ع گفت «من کتب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ تعظیما للَّه عزّ و جل غفر اللَّه له، و من رفع قرطاسا من الارض فیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اجلالا للَّه عزّ و جل ان یداس کتب عند اللَّه من الصدیقین و خفّف عن والدیه و ان کانا مشرکین یعنی العذاب. و قال «لا یردّ دعاء أوّله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ گفت هر آن کس که تعظیم اللَّه را بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ نیکو بنویسد اللَّه وی را بیامرزد، و هر آن کس که رقعه از زمین بردارد که آیت تسمیت بر آن نبشته بود اجلال نام اللَّه را تا بپای فرو نگیرند، وی را بنزدیك اللَّه در زمره صدّیقان آرند و پدر و مادر وی که در عذاب باشند ایشان را تخفیف کنند اگر چه مشرك باشند. و دعائی که در اول آن گویند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ آن دعا رد نکنند و باجابت مقرون دارند.

و گفته‌اند آیت تسمیت نوزده حرف است گفت «من قرأ حرفا من القرآن کتب له به عشر حسنات بالباء و التاء و الواو» و گفته‌اند زبانیه دوزخ نوزده‌اند چنانك رب العالمین گفت عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ و این آیت تسمیت نوزده حرف است، هر آن کس که باخلاص برخواند رب العالمین بهر حرفی از آن زبانیه از وی باز دارد، و او را از سیاست وی ایمن کند،
و عن سلمان قال قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «لا یدخل احد الجنة الا بجواز بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، هذا کتاب من اللَّه لفلان بن فلان ادخلوه جنة عالیة، قطوفها دانیة»
و عن ابن عباس انه قال «ان لکل شیء اساسا و اساس الدنیا مکة لانه منها دحیت الارض، و اساس السماوات غریبا و هی السابعة العلیا، و اساس الارض عجیبا و هی السابعة السفلی، و اساس الجنان جنة عدن و هی سرّة الجنان علیها اسست الجنان، و اساس النار جهنم و هی الدّرکة السّفلی علیها أسّست الدرکات، و اساس الخلق آدم و اساس الانبیاء نوح، و اساس بنی اسرائیل یعقوب، و اساس الکتب القرآن و اساس القرآن الفاتحة، و اساس الفاتحة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، فاذا اعتللت او اشتکیت فعلیك بالاساس تشفیت باذن اللَّه عزّ و جل».

قوله تعالی الحمد اللَّه تقدیره قولوا «الحمد للَّه» کقوله تعالی وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً و قُلِ الْحَمْدُ

لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آياتِهِ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى معنى آنست كه من خود را ستايش بسزا گفتم شما نيز بستائيد و ثنا گوئيد كه من ستايش و ثنا دوست دارم. مصطفى ع گفت «لا شخص احبّ اليه المدحة من اللَّه عز و جلّ، و قال ما من شيء أحبّ الى اللّه من الحمد. و قال ما من عبد يقول الحمد للَّه الّا قال اللَّه جل ذكره صدق عبدى، منى بدأ الحمد و الىّ يعود.»
مفسران گفتند الحمد للَّه الثناء عليه بجميل افعاله و جزيل نواله و كريم صفاته و اسمائه.
و الحمد الثناء عليه بصفاته العلى و اسمائه الحسنى، و الشكر الثناء عليه بانعامه و احسانه الى خلقه.»
خداى را عز و جل حمد گويند و مدح گويند و شكر گويند:
حمدمه است از مدح، كه حمد بجاى مدح ايستد و مدح بجاى حمد نايستاد،
و حمدمه است از شكر كه حمدهم در ابتدا رود و هم در مكافات، و شكر جز در مكافات نرود.
هر چه در مدح و شكر يابند در حمد يابند و نه هر چه در حمد يابند در مدح و شكر يابند.
حمد ستايش خداوندست و ثنا گفتن بروى و بزرگ داشتن بنام پاك و صفت بزرگوار و صنع نيكو و مهر تمام و نواخت بيكران. و مدح ستايش است و ثنا گفتن بر اللَّه على الخصوص بر نام و صفت، و شكر آزادى است از اللَّه به نيكو كارى و روان داشتن نعمت.
و الحمد بالف و لام معرّف جز خداى را عزّ و جل روا نيست كه گويند. بمقتضى آنچه گفت الحمد للَّه يعنى الحمد بالحقيقة للَّه، و الحمد كلّه للَّه، و الحمد بالدّوام و فى كلّ الاوقات للَّه دون غيره.
گفته‌اند اين الف و لام سه معنى راست: تعريف را و تعظيم را و جنس را. و تعريف عهد را گويند، و تعظيم جلال را، و جنس استغراق عموم را، و معنى عهد آنست كه مشركان بتان و خدايان خود را مدح و حمد ميگفتند، اللَّه گفت آن حمد كه معهود ايشان است مر بتان خود را آن نه حق بتان است و نه سزاى ايشان، كه آن حق و سزاى اللَّه است بهمگى آن و تمامى آن، كس را در آن با وى منازعت نيست كه جلال و عظمت كه ويراست ديگرى را نيست. اما شكر مشترك است ميان خالق و مخلوق. و به قال عزّ و جل اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ. اگر كسى گويد اللَّه تزكيت نفس نه پسنديده است آنجا كه گفت فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ پس مدح خود گفتن اينجا از چه وجه است؟ جواب آنست كه وى جل جلاله مستحق حمد است و مستوجب حمد، و ديگران را استحقاق نيست، كه ديگران تزكيت نفس دفع مضرت خويش را كنند يا جلب منفعت را، و رب العالمين از هر دو خصلت مقدس است و منزه. و گفته‌اند اين بر سبيل تعليم بندگان گفت، و قد ذكرنا انّ معناه قولوا الحمد للَّه.
و گفته‌اند الحمد از روى ظاهر اخبار است اما در ضمن آن سؤال است و تعرض عفو اللَّه است بر طريق تعظيم و اجلال، بر مقتضى آن خبر كه مصطفى (ع) گفت «من شغل بذكرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين»
و اللَّه خود را در قران هفده (17)[1] جاى حميد خواند و حميد ستودنى است و ستوده. و معنى حميد در نامهاى او آنست كه او را البته نام نتوان برد و نشان نتوان داد و سخن نتوان گفت مگر بستايش. قال بعضهم: «الحمد اسم الفردانيّة لا يوصف الا بالمجد و لا ينسب اليه الّا الشكر و لا يتكلّم فيه و لا يسمّى الا بالمدح».
و الحمد للَّه ربّ العالمين در قرآن شش جاى است:

- يكى اينست (1.2)،
- و دوّم در سورة الانعام فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا (6.45) مشركان مكه را ميگويد بريده شد دنبال ايشان و بيخ آن گروهى كه بر خويشتن ستم كردند. بآنچه ما را انباز گفتند، پس گفت وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. اين كار را پس آوردى نيست و نه از آن پشيمانى. اين هم چنان است كه گفت وَ لا يَخافُ عُقْباها.
- و سوّم در سورة يونس در صفت بهشتيان گفت وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (10.10) آخر گفت ايشان در هر سخن كه گويند الحمد للَّه رب العالمين يعنى در هر چه در

---

[1] حميد 2.267، 11.73، 14.1، 14.8، 22.24، 22.64، 31.12، 34.6، 35.15، 41.42، 42.28، 57.24، 60.6، 64.6، 85.8، حميدا 4.131

خواهند و باز خواهند بجای آزادی‌اند هر چه خواهند یابند و بهرچه پیوسند رسند بجای شکراند و بجای تهنیت.

- و چهارم در آخر سورة الزّمر وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (39.75) کار بر گزاردند میان آفریدگان براستی و داد. یعنی اللَّه بر گزارد و خود گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ که در این برگزاردن نه تردد است نه از آن پشیمانی.
- و پنجم در سورة المؤمن فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.
- و ششم در خاتمت و الصّافات وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

و روی انّ النبي صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قال «كلّ امر ذی بال لم يبدأ فيه بالحمد اقطع.»
ابو بكر وراق گفت: «دو حرف است در ابتداء کتاب خداوند جلّ جلاله باء بسم اللَّه و لام الحمد للَّه که وجود همه موجودات و ثبوت همه مخلوقات در معنی آن بست، كانّه يقول عزّ جلاله «بی تکوّنت الاشياء و لی ملكها.» قوله تعالى رَبِّ الْعالَمِينَ.
ای خالق الخلق و سيّدهم و مالكهم و القائم بامورهم آفريننده خلقان و دارنده ایشان و سازنده کار و روزی رسان بایشان. و سئل الواسطی عن معنى الرّب فقال «هو الخالق ابتداء و المربّى غذاء و الغافر انتهاء» ربّ اوست که اول بیافریند بقدرت، پس بپروراند بنعمت، پس بیامرزد برحمت. ابو الدرداء گفت: ربّ نام اعظم است خدای را عز و جل، و مخلوق را ربّ البيت و ربّ الدار بر سبیل اضافت گویند، اما على الاطلاق بر سبیل تعریف چنانك گويند «الرّب» کس را نرسد و نه سزاست مگر اللَّه را.
و رب در کلام عرب بر چهار وجه است:

- یکی از آن بمعنی سیّد چنانك اللَّه گفت فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً ای سیّده.
- دیگر بمعنی مالك چنانك مصطفی (ع) گفت که «أ ربّ ابل انت ام رب غنم؟ «فقال من كل قد آتانی اللَّه فاكثروا طيب.»
- سدیگر بمعنی مدبّر و مصلح و به سمّی الربانی ربانیا لانه یدبر الأمور الّتي اليه قال اللَّه تعالى وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ.
- چهارم بمعنی مربی یقال ربيته و ربيته بمعنى واحد و گفته‌اند اشتقاق ابن از ربّ فلان بالمكان است، یعنی اقام به و ثبت. فسمّى الرّب ربّا لانّه دائم الوجود لم يزل و لا يزال.

و «عالمین» نامی است روحانیان را فریشتگان و آدمیان و پریان پس دیگر جانوران بدین سه ملحق‌اند که همه مربوب‌اند و اللَّه ربّ ایشان.

- قول حسن و مجاهد و قتاده آنست که عالمین نامی است همه مخلوقات را. بیان این در آن آیت است که اللَّه گفت «قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ الْعالَمِينَ، قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا.»
- و برین قول اشتقاق عالمین از علامت است یعنی که نشان کردگاری اللَّه در همه پیداست و روشن.
- اما ابو عبیده و فراء و اخفش گفتند: اشتقاق عالمین از علم است یعنی ایشانند که تمییز و خرد دارند، و هم الملائكة و الجنّ و الانس.
- سعید جبیر گفت عالمین جنّ است و انس. که مصطفى (ع) مبعوث بایشان بود، و به قال تعالى ليكون للعالمين نذيرا.
- ابو العاليه گفت: جنّ جداگانه عالمی است و انس عالمی و بیرون ازین هشتده هزار عالم است از فریشتگان بر روی زمین بهر گوشه از گوشهای زمین، چهار هزار و پانصد. همه آنند که خدای را عزّ و جل می‌پرستند و بیگانگی وی اقرار میدهند.
- ابی کعب درین بیفزود و گفت: «و من ورائهم ارض بيضاء كالرخام» عرضها مسيرة الشمس، اربعين يوما طولها، لا يعلمه إلّا اللَّه عز و جلّ، مملوّة ملائكة يقال لهم الروحانيّون لهم زجل بالتسبيح و التهليل، لو كشف عن صوت احدهم لهلك اهل الأرض من هول صوته فهم

العالمون.»
- وهب منبه گفت: هشتده هزار عالم است اين دنيا كه تو مى‌بينى، از دور آدم تا منتهاى عالم يكى است از جمله آن.
- مقاتل حيان گفت: هشتاد هزار عالم است چهل هزار در برّ و چهل هزار در بحر.
- و روايت كرده‌اند از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم كه گفت: هزار امّت‌اند ششصد در دريا و چهار صد بر خشك زمين.
- عبد اللَّه بن عمر در تفسير عالمين گفت خلق خدا ده جزءاند نه از ايشان كرّوبيان‌اند: الذين يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ. و يك جزء از ايشان رسولان‌اند بر پيغمبران و گماشتگان بر خلق و امر اللَّه. و ديگر گفت و آدميان ده جزءاند نه از ايشان يأجوج و مأجوج‌اند و يك جزء ديگران. و آنكه هر فرزندى كه از آدميان در وجود آيد نه فرزند از جنّ در وجود آيند. سبحانه ما اعظم شانه و اعلى سلطانه.

الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ دو نام‌اند از رحمت و تأكيد را بدو لفظ مختلف بر هم داشت چنانك ندمان و نديم و لهفان و لهيف و سلمان و سليم. و مثله قوله تعالى يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ. امير المؤمنين على (ع) گفت: الرحمن الرحيم ينفى بهما القنوط عن خلقه فله الحمد.»

اگر كسى گويد چون در ابتداء سورة در آيت تسميت الرحمن الرحيم گفت چه فايده را و چه حكمت را اينجا باز گفت و مكرّر گردانيد؟

جواب آنست كه در ابتدا بيان قصد تبرّك است، يعنى كه ابتدا بذكر اللَّه كنيد و بنام وى تبرّك گيريد كه وى بر شما مهربان است و بخشاينده، و در بيان مدح و ثنا است بر اللَّه جلّ جلاله و اظهار رأفت و رحمت از پس ترهيب و تهويل كه در ذكر عالمين اشارت كرد. و نيز از پيش رفته است كه الحمد للَّه يعنى انّما وجب الحمد للَّه لانه الرحمن الرحيم.

مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ رسول خدا صلوات اللَّه عليه مالك بالف خوانده است بروايت انس بن مالك و ملك بى الف خوانده بروايت بو هريره مالك بالف قراءة عاصم و كسايى و يعقوب است و بى الف قراءة باقى. مالك از ملك است و ملك از ملك. يقال هذا ملك عظيم الملك و هذا مالك صحيح الملك» و معنى اين آيت بر قراءة مالك بر سه وجه است: يكى آنست كه يملك فى يوم الدين الاحكام و الجزاء وحده ميگويد بروز رستخيز پادشاه اوست، داورى دار، و كار برگزار، و پاداش دهنده، وجه ديگر آنست كه يملك يوم الدين بما فيه من القضاء و الحساب. مالك روز رستخيز و هر چه در آن از قضا و حساب اوست همه در تحت ملك و ملك او، همه در توان و فرمان او. وجه سوم آنست كه مالك احداث يوم الدين و القادر على تكوينه دون غيره. اللَّه است كه بآفرينش روز رستخيز توانا است و پديد كردن آن و قدرت نمودن در آن.

امّا بر قراءة ملك بى الف معنى آنست كه هو الملك في يوم الدّين وحده لا ملك فيه غيره. اما سخن در بيان فرق ميان كلمتين آنست كه گروهى از علما مالك بالف اختيار كرده‌اند و گفتند در معنى بليغ‌تر است و بمدح نزديكتر. كه مالك هر چيز را بر عموم گويند يقال مالك الطيور و الوحوش و الحيوانات و غيرها و ملك بى الف على الخصوص بر مردم استعمال كنند فيقال ملك الناس و نيز مالك آن باشد كه ملك دارد و تصرّف ملكى كند و ملك باشد كه ملك ندارد اگر چه تصرف كند بامر و نهى چنانك گويند ملك العرب و العجم و الرّوم و گفتند در مالك يك حرف افزونى است و در خبر مى‌آيد كه بكلّ حرف عشر حسنات بحكم اين خبر خواننده مالك ده نيكى دارد در جريده ثواب كه خواننده ملك ندارد.

اما بعضى علماى دين و اهل تحصيل قرائت ملك بى الف اختيار كرده و در معنى مدح و ثنا بليغ‌تر دانسته‌اند گفتند در ملك تعظيم است كه در مالك نيست، و لهذا قال تعالى لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و لمن الملك نگفت كه ملك مصدر ملك است و با ملك تعظيم است و با ملك نه. و قال تعالى الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ ملك الناس فتعالى اللَّه الملك الحق و قال النبيّ صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم «لا ملك إلّا اللَّه عزّ و جل.»

قال بعضهم اسم الملك يجمع المالك و الملك و المليك و على الجملة خداى عز و جل خود را در قرآن

ملك گفت و مالك گفت و مليك گفت و مالك الملك گفت: فالملك هو الّذي يستغنى فى ذاته و صفاته عن كل موجود و يحتاج اليه كلّ موجود. ملك اوست كه بذات و صفات از همه موجودات مستغنى است و بى نياز، و همه موجودات را بوى حاجت است و نياز. و مليك مبالغت مالك است چنانك عليم مبالغت عالم است و مالك اوست كه قادر است بر ابداع و اختراع، يعنى كه از آغاز آفريند بى مثال و كارها نو سازد بى ساز و بى يار.

مالك بحقيقت جز اللَّه نيست كه ابداع و اختراع جز در قدرت و توان اللَّه نيست. و مالك الملك هو الذى ينفذ مشيّته فى مملكته كيف شاء و كما شاء ايجادا و اعداما و ابقاء و افناء. مالك الملك اوست كه مشيّت او در مملكت او روانست اگر خواهند از نيست هست كند يا هست به نيست برد، يا از عدم بوجود آرد يا وجود با عدم برد.

اگر كسى گويد چون مالك الملك و الملوك در همه احيان و اوقات اوست تخصيص يوم الدين را چه معنى است؟ جواب آنست كه از ابن عباس نقل كردند گفت: آن روز كس را از مخلوقات حكم نيست و پادشاهى نيست چنانك ايشان را بود در دنيا از طريق مجاز و دعوى آن روز آن دعوى و آن مجازى هم نيست و بدست كس هيچيز نيست، بل كه كارها آن روز همه خدايراست و حكم او راست، چنانك گفت: «وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» اينست وجه تخصيص، و قومى گفتند اينجا خود تخصيص نيست كه مملكت از دو بيرون نيست: دنيا است و عقبى، اما دنيا و هر چه در آنست در تحت اين كلمت شود كه رب العالمين و عقبى و هر چه در آن در ضمن اين شود كه ملك يوم الدين چون ازين دو چيزى بسر نيايد تخصيص را چه معنى بود. اما قول ابن عباس و مقاتل و ضحاك و سدى در تفسير مالك يوم الدين آنست كه قاضى يوم الحساب و الجزاء يوفّيهم جزاء اعمالهم كقوله «يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» ثم يغفر لمن يشاء الذنب العظيم، و يعذّب من يشاء، الذنب الصغير، و هو مالك ذلك كلّه فى ارضه و سمائه مجاهد گفت: مالك يوم الخضوع و الاذعان اذعنت الوجوه للحيّ القيّوم. و قيل مالك يوم لا ينفع فيه الّا الدين كقوله تعالى يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ..

و گفته‌اند دين در قرآن بر دوازده (12) وجه است:

- بمعنى توحيد كقوله تعالى إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ
- و بمعنى حساب كقوله تعالى يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ (الى) ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ الى الحساب المستقيم و كقوله «غَيْرَ مَدِينِينَ» اى غير محاسبين
- و بمعنى حكم كقوله في دين الملك اى فى حكمه
- و بمعنى ملّت كقوله «وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ» و «ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»
- و بمعنى طاعت كقوله وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»
- و بمعنى جزا كقوله «إِنَّا لَمَدِينُونَ» اى مجزيّون
- و بمعنى حدّ كقوله «وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» اى فى حدود اللَّه على الزنا
- و بمعنى شريعت كقوله الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
- و بمعنى شرك كقوله لَكُمْ دِينُكُمْ
- و بمعنى دعا كقوله مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
- و بمعنى عيد مشركان كقوله وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً
- و بمعنى قهر و غلبه كقوله ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ.

و خداى را عزّ و جل ديّان خوانند بمعنى داور است و شمار خواه و پاداش ده. مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. اينجا ستايش تمام شد.

آن گه گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ و حقيقت عبادت از روى لغت خضوع است و تذلّل بر اعظام و اجلال معبود، يقال «طريق معبّد» اى مذلّل بالوطى و منه قوله تعالى أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرائِيلَ اى ذللتهم. و از روى تفسير عبادت بمعنى توحيد است چنانك گفت يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ و بمعنى دعاست چنانك گفت إِنَّ

الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي ای عن دعائی، و بمعنی جمله عبادت است بهمه اوقات چنانك گفت ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ. إياك نعبد تقدير آن است كه قولوا اياك نعبد. سدی گفت اياك نعبد، اذ لا ربّ لنا غيرك و لا شريك لك فاذ عرفنا ذلك و آمنا بك فاياك نستعين على ما لا طاقة لنا به و لا حيلة لنا فيه الا بك»: ميگويد شما كه مؤمنانيد از سر خضوع و خشوع و تذلّل و زاری و تضرّع گوئيد: خداوندا ترا پرستيم نه كسی ديگر را كه خداوند آفريدگار و كردگار و پروردگار بی شريك و انباز به حقيقت تويی نه كسی ديگر. خداوندا اكنون كه اين بشناختيم و به آن ايمان آورديم از تو ياری خواهيم بر هر چه ما را در آن توان و حيلت نيست، جز بارادت و تقدير تو بر آمدن آن نيست.

روی انّ جبرئيل عليه السلام قال للنبي صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم «قل يا محمّد ايّاك نعبد، و اياك نوحّد، و ايّاك نرجو، و ايّاك نخاف، لا غيرك يا ربنا، و اياك نستعين على امورنا كلها و على طاعتك.»

و ابو طلحه گفت از رسول خدا شنيدم كه ميگفت «يا حيّ يا قيوم يا مالك يوم الدين، ايّاك نعبد و اياك نستعين»

و در خبر است كه مصطفی (ع) فرا ابن عباس گفت: «إذا سألت فاسئل اللَّه، و اذا استعنت فاستعن باللّه»

اگر كسی گويد حق استعانت تقدم دارد بر عبادت كه از معونت اللَّه بعبادت وی رسند نه از عبادت بمعونت رسند، پس چه حكمت عبادت را فرا پيش استعانت داشت؟ جواب اهل لغت آنست: كه و او اقتضاء ترتيب نكند و از روی معنی استعانت در پيش عبادت است. و جواب اهل تحقيق آنست كه اللَّه تعالى خلق را در آموخت كه چون سؤال كنيد نخست حق من فرا پيش داريد، كه چون حق من فرا پيش داشتيد مستحق اجابت گشتيد.

و گفته‌اند «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» دليل است كه بنده بی تقدير و توفيق اللَّه بر هيچ فعل قادر نيست. و بنده را استطاعت قبل الفعل بهيچ حال نيست. **و آنچه معتزله گفتند** درين باب جز باطل و خلاف ظاهر قرآن نيست، اگر بنده بفعل خود مستقل بودی و برادر آن فعل حاجت باستعانت نبودی، و در اياك نستعين هيچ فايده و حكمت ظاهر نگشتی. و جلّ كلام الحكيم جلّ جلاله آن يعری عن فائدة مستجدة و حكمة مستحسنة.

از سر سوره تا يوم الدين ثناست، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» ميان بنده و ميان خداست، باقی سورة تا آخر دعاست. آن ثنا و اين دعا، آن ستايش و اين خواهش.

آن گه گفت: «اهْدِنَا» ای قولوا اهدنا، تلقين كرد و فرمود كه مرا چنين گوئيد: اهدنا، يقال هديت الرّجل الدّين و هديته الى الدّين هداية و هديت العروس الى زوجها هداء، و اهديت الهديّة اهداء، و اهديت الى البيت هديا. حقيقت اين كلمت از روی لغت بيان و تعريف است و عرب هر چه دلالت و دعوت و ارشاد و بيان و تعريف بود همه «هدی» خواند، و هر چه فرا پيش بود «هادی» خواند.

و منه قول النبی (ع) هادية الشاة ابعدها من الاذی ای رقبتها.

و يقال للعصا هاد لانّها تهدی الانسان متقدّمة.

اگر كسی گويد طلب هدايت بعد از يافت هدايت چه معنی دارد؟ و بر چه وجه حمل كنند؟

جواب آنست: كه هدايت اينجا بمعنی تثبيت و تقرير است يعنی «ثبّتنا على الهداية الّتی اهتدينا بها على الاسلام.» ميگويد بار خدايا ما را بر اسلام كه دادی و ايمان كه كرامت كردی پاينده دار، اين همچنانست كه جايی ديگر گفت يا ايّها الذين آمنوا آمنوا باللّه و رسوله ای اثبتوا على الايمان و الزموه و لا تفارقوه.

جايی ديگر گفت: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى» يعنی داوم على الايمان و ثبت.

جايی ديگر گفت «إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا» يعنی ثمّ داموا على التقوی و الايمان مرّة بعد اخری و لزموه و ثبتوا عليه.

اینجا همچنانست که ایشان که بحمد و ثناء اللّٰه رسیدند، و خدای را عزّ و جلّ عبادت میکنند، و از وی معونت بر اداء طاعة میخواهند میگویند ما را برین هدی پاینده و محکم دار و از ان بمگردان.
از اینجا گفت مصطفی (ع) «اللهمّ انی اسألك الهدی و التقی و العفة و الغنی.»
و معلومست که وی براه راست بود و در تقوی و عفت بر کمال بود.
و قال (علیه السلام) لعليّ (رضي الله تعالیٰ) «قل اللّهم انّی اسألك الهدی و السّداد.»
و گفته‌اند در جواب این مسئله که مؤمنان از اللّٰه راه بهشت میخواهند که مقتضی حمد و عبادت و استعانت ایشان آنست که طلب ثواب کنند، و ثواب ایشان بهشت جاوید است و نعیم مقیم.
و برین تأویل هدایت بمعنی تقدیم است و «صراط مستقیم» طریق بهشت یعنی یستقیم باهله الی الجنة.
بو بکر نقاش حکایت کرد از امام مسلمانان علی مرتضی (علیه السلام) که روزی جهودی مرا گفت «در کتاب شما آیتی است بر من مشکل شده اگر کسی آن را تفسیر کند تا اشکال من حل شود من مسلمان شوم».
امام گفت «آن چه آیت است؟» گفت اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ نه شما می‌گویید که براه راستیم و دین روشن اگر چنین است و بر شك نه‌اید در دین خویش چرا میخواهید و آنچه دارید چرا می‌جوئید؟»
امام گفت «قومی از پیغمبران و دوستان خدا پیش از ما ببهشت رفتند و بسعادت ابد رسیدند ما از اللّٰه میخواهیم تا آن راه که بایشان نمود بما نماید، و آن طاعت که ایشان را بر آن داشت تا به بهشت رسیدند ما را بر آن دارد، تا ما نیز بر ایشان در نسیم و در بهشت شویم.»
گفتا آن اشکال وی حل شد و مرد مسلمان گشت.
و هم در جواب مسئله گفته‌اند این زیادت و هدایت و ایمان است که مؤمنان از اللّٰه میخواهند و اللّٰه ایشان را باین زیادت وعده داده و گفته «و الذین اهتدوا زادهم هدی و من یؤمن باللّٰه یهد قلبه فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا»
و امثال این در قرآن فراوانست.
و گفته‌اند «صراط مستقیم» شرایع اسلام است و فرایض و سنن دین، و نه هر کس که در دین اسلام آمد بحقایق فرایض و شرایع آن قیام کرد. اللّٰه فرمود بندگان خود را که از من خواهید تا شما را باین شرایع راه نمایم، تا بشرط خویش بجای آرید و به آن رستگار شوید.
بکر بن عبد اللّٰه بن مزنی مصطفی صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را بخواب دید و از وی صراط مستقیم پرسید. فقال علیه السّلام «سنّتی و سنّة الخلفاء الرّاشدین من بعدی»
و بروایتی دیگر امیر المؤمنین علی (ع) از مصطفی صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم پرسید، فقال «کتاب اللّٰه عزّ و جلّ»
پس برین موجب صراط مستقیم هم کتاب خداست و هم سنّة مصطفی.
ابو العالیة ازینجا گفت: «تعلّموا القرآن فاذا تعلّمتم القرآن فتعلّموا السنّة فانه الصراط المستقیم، و ایّاکم ان تحرفوا الصراط یمینا و شمالا یعنی اصحاب البدع».
حسن بصری گفت «هو طریق الحج»
عبید بن عمیر گفت: «هو الجسر المعروف بین الجنة و النّار الذی وصفه النبيّ صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فقال «الصراط کحدّ السیف مزلّة مدحضة ذات حد و کلالیب فالنّاس علیه کالبرق و کالطّیر و کاجود الخیل فناج مسلم و ناج مخدوش و مکدوش فی النّار.»
«صراط» بصاد خالص و سین خالص و باشمام سین و بزای خالص و باشمام زای همه قرانست و لغت عرب. یعقوب بسین خالص خواند، و حمزه باشمام زای و باقی بصاد خالص، و قرءات معروف همین اند، و اصل سین است که استراط گذر کردن است و مسترط و سراط راه گذر و المستقیم هو الصّواب من کل قول و فعل و الطّریق المستقیم هو القائم الذی لا عوج فیه و لا یعوج بصاحبه حتّی یهجم به علی اللّٰه فیدخله جنّته.
آن گه تفسیر کرد و بدل نهاد گفت: صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و هم الّذین انعم اللّٰه علیهم بالتوفیق و الرّعایة و التّوحید و الهدایة من النبیّین و الصدّیقین و الشّهداء و الصّالحین.
چون راه بشناخت حق بسیار بود بیان کرد که مؤمنان کدام راه میجویند راه نواختگان از پیغامبران و

صدّيقان و شهيدان همانست كه اللَّه مصطفى و مؤمنان را فرمود جاى ديگر كه «فبهديهم اقتده»
حسن گفت «صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» يعنى ابا بكر و عمر يؤيّده
قوله عليه السّلام اقتدوا بالذين من بعدى ابى بكر و عمر.
ابن عباس گفت هم قوم موسى و عيسى قبل آن يغيّروا نعم اللَّه عليهم.
شهر بن حوشب گفت «هم اصحاب رسول اللَّه و اهل بيته» و معناه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» بمتابعة سنة محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم،
و قيل بالشكر على السّراء، و الصبر على الضّراء، و الثبات على الايمان، و الاستقامة و اتمام هذه النعمة، فكم من منعم عليه مسلوب.
اهل تحقيق و خداوندان تحصيل را درين آيت سخنى نغز است و قاعده نيكو كه معظم اقوال مفسران كه بر شمرديم در آن بيايد: گفتند اين صراط مستقيم كه مؤمنان خواستند از دو وجه صورت بندد يكى آنك راههاى ضلالت بسيار اند و راه راست درست باضافت بآن راهها يكى است. مؤمنان از يك راه راست ميخواهند همان يك راه است كه اللَّه جاى ديگر مؤمنان را با آن خواند و گفت:
وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
و مصطفى (ع) آن را بيان كرد و گفت «ضرب اللَّه مثلا صراطا مستقيما و على جنبى الصراط ستور مرخاة و على رأس الصراط داع يقول ادخلوا الصراط و لا تعوجوا ثم قال الصراط الاسلام و الستور المرخاة محارم اللَّه و ذلك الداعى القرآن.»
مفسّران ازينجا تفسير صراط مستقيم كردند:

- يكى گفت قرآن است
- يكى گفت اسلام است
- يكى گفت سنّة و جماعة است.
- وجه ديگر آنست كه راههاى بخدا بسيارند بعضى راست‌تر و نزديكتر و بعضى دورتر، از اينجاست كه قومى مؤمنان پيشتر به بهشت شوند،
- و قومى بسالها ازيشان ديرتر شوند، چنانك در خبر است.
- و همچنين راه سابقان خلافى نيست كه بحق نزديكتر است از راه مقتصدان و راه مقتصدان نزديكتر از راه ظالمان هر چند كه هر سه قوم رستگارند بحكم خبر اما راه ايشان بر تفاوت است، مؤمنان از خدا آن را ميخواهند كه راست‌تر است و بخداى نزديكتر و آن راه انبيا و صديقان و شهيدان است چنان كه بعضى مفسران تفسير كرده‌اند.

و در «عليهم» سه قراءة مشهورست بصرى و نافع و عاصم بكسرها و ضمّ ميم.
در درج موصول بواو و در وقف بسكون ميم.
و «على» در لغت عرب چند معنى دارد: در وى معنى الزام است چنانك گويند لى عليك كذا اى وجب عليك و لزمك و معنى تمكن چنان كه گويند: فلان على رأس امره، و معنى فى كقوله تعالى عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ و بمعنى عند كقوله «وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ» و بمعين من كقوله «إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ».

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ غير تفسير الّذين است يعنى آن نواختگان كه جز از مغضوب عليهم‌اند، و جز از ضالين.
سهل تسترى گفت: «و غير المغضوب عليهم بالبدعة، و لا الضّالين غير السنّة»
نه راه مبتدعان كه خشم است از تو بر ايشان بآوردن بدعت و گم شدن از راه سنّت.
تفسير مصطفى بروايت عدى حاتم آنست كه المغضوب عليهم جهودان اند، و لا الضّالين ترسايان.
و هر چند كه اللَّه بر فراوان كس بخشم است اما بر جهودان دو خشم است و بر ديگران يكى كه گفت: «فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ» يكى خشم وريشان از بهر تكذيب ايشان عيسى را و ديگر خشم بتكذيب ايشان محمّد را از بهر اين بود كه المغضوب عليهم جهودان نهاد خاصّة.
و اين كه «ضالّين» ترسايان نهاد از آن بود كه همه بى راهان بيك ضلالت موصوف‌اند و ايشان بدو

ضلالت كه گفت «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ»
پيشين ضلوا گم گشتن ايشان است در افراط در كار عيسى، و ديگر تفريط ايشان بجحود بمحمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم.
قال الحسين بن الفضل «كل مغضوب عليه بكفر او شرك فهو داخل فى هذه الآية.»
و فى بعض الكتب يقول اللَّه عزّ و جل «قد اعطيتكم ما سألتمونى، و انقذتكم من ضلالة اليهود و النصارى، و صرفت عنكم سخطى و غضبى، و اعطيتكم الاستغفار، فلن امنعكم المغفرة، فابشروا بالجنة التي كنتم توعدون.»
پس از خواندن سورة الحمد سنت را و اتباع مصطفى را گويد بآواز بلند «آمين» كه مصطفى ع چنين كردى و گفت: «لقننى جبرئيل آمين عند فراغى من قراءة فاتحة الكتاب».
و آمين و امين ممدود و مقصور هر دو رواست: مقصور مستقيم تراست، و ممدود مشهورتر است.
ابن عباس گفت از مصطفى پرسيدم معنى آمين فقال «معناه افعل»
قتاده گفت: معناه كذلك يكون.
و قيل معناه اللهم اسمع و استجب.
و اين كلمه سه معنى راست:

- يكى ختم دعا را،
- و ديگر ابتهال و تضرع فرادعا پيوستن،
- سديگر استدراك است فرا دعا كه آن كس كه بر دعاء ديگر كس آمين گويد در هر چه دعا كننده خواست انباز است.
- و گفته‌اند چنانك در وضع لغت صه اسمى است اسكت را و مه اسمى است اكفف را آمين اسمى است استجب را، يعنى استجب يا ربنا. الاصل فيه السكون لانّه مبنى، فحرّك لالتقاء السّاكنين و على الفتح لانّه اخفّ الحركات، و مثله اين و كيف و ليت.
- و گفته‌اند اين نامى است از نامهاى اللَّه كه دعا كننده بخاتمت دعا او را نام برد.
- و اصل آن يا آمين است پس كثرت استعمال را حرف ندا بيوكندند. و اين نام بردن اللَّه در آخر دعا همچنانست كه جاى ديگر گفت. «رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا.»
- ابتداء دعا بنام اللَّه و ختم بنام اللَّه. و همچنانك از ابراهيم حكايت كرد: «رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ.»
- ربّنا دعائى است ابتدا بنام اللَّه و انتها و ختم بنام اللَّه.
- و از حمله عرش حكايت كرد «رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ رَبَّنا».
- و گفته‌اند: آمين پيوند دعا است و اصل آن عبرى است موسى ع دعا ميكرد و ميگفت «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ» و هارون ميگفت: «آمين رب العالمين». هر دو را دعا نام كرد، و گفت: اجيبت دعوتكما فاستقيما.

و درست است خبر از مصطفى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم كه چون امام فاتحة الكتاب تمام كند و در نماز شما گوئيد آمين كه فرشتگان همچنين ميگويند، و هر كه برابر افتد آمين وى با آمين گفتن فرشتگان گذشته گناه وى بيامرزند.
و هم خبر است كه «ما حسدكم اليهود على شيء ما حسدوكم على آمين و تسليم بعضكم على بعض»
على عليه السلام گفت «آمين خاتم رب العالمين يختم به دعاء عبده المؤمن»
و قيل «يختم به براءة اهل الجنة من النار»
گفت آمين مهر خداوند جهانيانست دعاء بنده مؤمن را با آن مهر نهد و بهشتيان را از آتش برات نويسد و بآن مهر نهد.
عبد الرحمن بن زيد گفت: «كنز من كنوز العرش لا يعلم تأويله الّا اللَّه»

وهب منبه گفت آمین چهار حرف است رب العزة هر حرفی را فرشته آفریده تا میگوید «اللّهم اغفر لمن قال آمین».
و گفته‌اند آمین دلیل است بر فضل و شرف سورة الحمد بر همه سورتها که در هیچ سورة این نیست و در خبر است که «اختموا الدعاء بآمین فان اللّه عزّ و جل یستجیبه لکم.»

فصل فی بیان فضیلة سورة الفاتحه

روی حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعلی انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کان فی المسجد و انا اصلّی، قال فدعانی. قال فصلیت ثم جئت فقال ما منعك ان تجیبنی حین دعوتك، اما سمعت اللّه یقول یا ایّها الّذین امنوا استجیبوا اللّه و للرّسول اذا دعاکم لما یحییکم، لأعلمنّك اعظم سورة من القرآن قبل ان اخرج من المسجد. قال فمشیت معه فلمّا بلغنا قریبا من الباب ذکرته، قلت یا رسول اللّه انك قلت کذا و کذا. فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم «الحمد للّه رب العالمین هی السّبع المثانی و القرآن العظیم الذی اوتیته –
و روی انه قال و الذی نفسی بیده ما انزل اللّه فی التوریة و لا فی الانجیل و لا فی الزبور و لا فی القرآن مثلها و انها السّبع المثانی و القرآن العظیم الذی اعطیت.
و روی انه قال ام القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا امّ القرآن اعظم عند اللّه ممّا دون العرش ایّما مسلم قرأ فاتحة الکتاب فکانما قرأ ثلثی القرآن. و کانما تصدّق علی کل مؤمن و مؤمنة:

ابو سعید خدری گفت: جماعتی یاران با یکدیگر بودیم بقبیله از قبایل عرب بگذشتیم ما را میزبانی نکردند و مراعاتی و مواساتی نفرمودند. تقدیر الهی چنان بود که سیّد قبیله را آن روز مار گزید. قوم وی آمدند و گفتند اگر در میان شما افسونگری هست تا بیاید و سیّد ما را افسون کند مگر شفا پدید آید. یاران گفتند نیائیم که شما ما را میزبانی نکردید مگر که جعل سازید و ما را در آن مزد دهید. گفت گله گوسفند جعل ما ساختند آن گه یکی از ما رفت و بروی سوره فاتحة الکتاب خواند و دست بوی فرود آورد اللّه تعالی ببرکت سورة الحمد آن مرد را شفا داد، پس آن گوسپندان بایشان فرستادند. یاران گفتند تا از رسول خدا نپرسیم نپذیریم. آمدند بحضرت نبوت و قصه باز گفتند رسول خدا بخندید، آن گه گفت آن مرد را که سورة فاتحة الکتاب خوانده بود: «و ما یدریك انها رقیة»
تو چه دانستی که آن رقیه است و شفاء دردها پس گفت "خذوها و اضربوا لی فیها بسهم."
رويد و آن گوسپندان بستانید و مرا نیز از آن نصیب دهید.
و گفته‌اند قیصر ملك روم نامه نبشت بعمر خطاب در روزگار خلافت وی و گفت مادر کتاب خویش میخوانیم که در کتاب شما سورتی است که در آن سورة خا و ثا و ظا و شین و زا و جیم و فانیست، و هر کس که آن سورة بر خواند اللّه تعالی وی را بیامرزد،
عمر خطاب صحابه را جمع کرد و بحث کردند و همه متفق شدند که آن سوره فاتحه الکتاب است.
گویند که قیصر آن گه در سرّ مسلمان شد و از اسلام خویش عمر را خبر کرد.
و در خبرست که شب معراج مصطفی را گفتند «یا احمد اخطب الانبیاء بلغتك هذه اللّتی فضّلتها علی اللّغات، و اقرأ علیهم امّ القرآن، و خواتیم البقرة الّتی اعطیتك و هما کنزان من کنوز عرشی لم یسبقك الیهما احد من النبیّین الّا آدم و ابراهیم.»
**

گفتند یا احمد پیغامبران را خطیبی کن بلغت خویش یعنی بلغت عرب که بر همه لغتها شرف دارد و بریشان خوان سورة الحمد و خاتمة سورة البقرة، این دو کنز است که ترا دادم از کنزهای عرش خویش، پیش از تو کس را نداده‌ام مگر آدم را و ابراهیم را.
وهب منبه گفت: «مردی کنیز کی اعجمی خرید بامدادی ناگاه از خواب فصیح برخاست و گفت «یا مولای علّمنی امّ القرآن» خواجه گفت ای کنیزك چه افتاد که شب اعجمی خفتی و بامداد فصیح برخاستی؟ کنیزك گفت در خواب چنان نمودند سرا که همه دنیا آتش گرفته بود و در میان آتش راهی باریك همچون شراك نعلین سوی بهشت داشت، موسی ع را دیدم که در آن راه می‌شد و جهودان بر

اثر وی میرفتند موسی روی سوی ایشان کرد و گفت «سوأة لكم أنا لم آمركم ان تتهوّدوا» این بگفت و ایشان از راست و چپ همه در آتش افتادند، و موسی تنها رفت و در بهشت شد. آن گه عیسی را دیدم که در آن راه می‌شد و ترسایان را دیدم که هم چنان بر اثر وی میرفتند. عیسی باز نگرست و ایشان را گفت «سوأة لكم أنا لم آمر كم ان تنصّروا» این بگفت و ایشان از چپ و راست همه در آتش افتادند و عیسی تنها رفت تا در بهشت شد. از آن پس مصطفی را دیدم که می‌آمد و امّت وی را دیدم بر اثر وی، و همه عالم بنور ایشان روشن شده مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بایشان نگرست گفت «أنا امرتكم أن تؤمنوا و قد آمنتم فلا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون» آن گه مصطفی رفت و امت وی با وی همه در بهشت شدند، من ماندم و دو زن دیگر بر در بهشت، فرمان آمد از رب العزة که بنگرید تا سوره ام القرآن میخوانند یا نه؟ خازنان بهشت آن دو زن را گفتند که سوره ام القرآن دانید و خوانید؟
ایشان گفتند دانیم پس در بهشت شدند، من ماندم که این سورة ندانستم. مرا گفتند چرا نیاموزی سوره ام القرآن تا در بهشت شوی؟ فعلّمنی یا مولای ام القرآن.»
**

اما سخن در بیان نزول این سورة: علما در آن مختلف‌اند قول بو هریره و مجاهد و حسن آنست که بمدینه فرو آمد، یدلّ علیه ما روی فی بعض الآثار «انّ ابلیس رنّ اربع رنّات، او قال اربع مرات حین لعن و حین اخرج من ملکوت السماء و حین بعث محمّد ص و بعث علی فترة من الرسل، و حین انزلت فاتحة الکتاب، و انزلت بالمدینة.»

و قول علی ع و ابن عباس و جماعتی آنست که بمکه فرود آمد در ابتداء وحی. اما قتادة بن دعامه و جمعی از علماء دین تلفیق کردند میان هر دو قول و گفتند هم مکی است و هم مدنی در ابتداء نزول قرآن بمکه فرو آمد، و در ابتداء هجرت مصطفی بمدینه فرو آمد، تعظیم و تفصیل این سوره را بر دیگر سوره‌ها.
و حدیث ابو میسره و عمر بن شرحبیل بر قول علی و ابن عباس دلالت میکند و ذلك أن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قال لخدیجة «اذا خلوت وحدی سمعت نداء و قد و اللَّه خشیت ان یکون هذا امرا قالت معاذ اللَّه ما کان اللَّه لیفعل بك ذلك، فو اللَّه انك لتؤدّی الامانة و تصل الرحم... الحدیث بطوله.
رسول خدا گفت با خدیجه: من چون از خلق باز بریده میگردم و تنها میشوم یعنی در غار حرا آوازی میشنوم که از آن می‌بترسم، خدیجه گفت معاذ اللَّه که ترا کاری پیش آید یا اللَّه با تو کاری کند که از آن اندوهگن شوی از آنك تو امانت گزاری، و رحم پیوندی، راست سخن، راست رو، مهمان دار، درویش نواز. آن گه بو بکر صدیق درآمد، خدیجه بو بکر را با وی بفرستاد پیش ورقة بن نوفل بن اسعد بن عبد العزی بن قصی، و هو ابن عمّ خدیجه، تا قصه خویش با وی بگوید. رفت و با وی گفت که «در خلوت آوازی میشنوم که یا محمّد یا محمّد و مرا از آن ترسی و هراسی در دل میآید میخواهم که بگریزم و بر جای نمانم.» ورقه گفت این بار که ترا برخواند دل قوی دار و هو برجای می‌باش تا با تو چه گویند. رسول خدا بخلوت باز رفت جبرئیل آمد و او را برخواند آن گه وی را تلقین کرد که قل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. تا آخر سورة. آن گه گفت «قل لا اله الا اللَّه» پس رسول خدا آنچه رفت بورقه گفت. ورقه چون این قصّه بشنید گفت «ابشر ثم ابشر» بشارتت بادا یا محمّد که این نشان نبوّت است، آن نبوّت که موسی کلیم و عیسی مریم را دادند، یا محمّد ترا کاری عظیم درگیرد و جهانیان منقاد تو شوند و سر بر خط تو نهند، اما قوم تو ترا برانند و برنجانند، ای کاشك مرا تا آن روز زندگی بودی و ترا دریافتمی در آن حال، تا با تو دست یکی داشتمی و نصرت کردمی.» پس ورقه وفات کرد و روزگار بعثت وی در نیافت. رسول خدا گفت «او را در بهشت یافتم با نواخت نیکو و کرامت بزرگوار فانّه آمن بی و صدّقنی.»

النوبة الثالثة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الباء بهاء اللَّه، و السین سناء اللَّه، و المیم ملك اللَّه، از روی اشارت بر مذاق

خداوندان معرفت باء بسم اللّٰه اشارت دارد ببهاء احديت، سين بسناء صمديت، ميم بملك آلهيّت. بهاء او قيمومى، و سناء او ديمومى، و ملك او سرمدى. بهاء او قديم و سناء او كريم و ملك او عظيم. بهاء او باجلال، و سناء او با جمال، و ملك او بى زوال. بهاء او دل ربا، و سناء او مهر فزا، و ملك او بى فنا.

ای پیش‌رو از هر چه بخوبیست جلالت ای دور شده آفت نقصان ز كمالت
زهره بنشاط آيد چون يافت سماعت خورشيد بر شك آيد چون ديد جمالت

الباء برّه باوليائه، و السّين سرّه مع اصفيائه و الميم منّه على اهل ولائه. باء برّ او بر بندگان او، سين سرّ او با دوستان او، ميم منّت او بر مشتاقان او. اگر نه برّ او بودى رهى را چه جاى تعبيه سرّ او بودى، و رنه منّت او بودى رهى را چه جاى وصل او بودى، رهى را بر درگاه جلال چه محل بودى. و رنه مهر ازل بودى رهى آشنا لم يزل چون بودى؟

آب و گل را زهره مهر تو كى بودى اگر هم بلطف خود نكردى در ازل‌شان اختيار
مهر ذات تست الهى دوستان را اعتقاد ياد وصف تست يا رب غمگنان را غمگسار

ما طابت الدنيا الّا باسمه و ما طابت العقبى الّا بعفوه و ما طابت الجنة الا برؤيته.
در دنيا اگر نه پيغام و نام اللّٰه بودى رهى را چه جاى منزل بودى، در عقبى اگر نه عفو و كرمش بودى كار رهى مشكل بودى، در بهشت اگر نه ديدار دل افروز بودى شادى درويش بچه بودى؟ يكى از پيران طريقت گفت الهى بنشان تو بينندگانيم، بشناخت تو زندگانيم، بنام تو آبادانيم، بياد تو شادانيم، بيافت تو نازانيم، مست مهر از جام تو مائيم، صيد عشق در دام تو مائيم.

زنجير معنبر تو دام دل ماست عنبر ز نسيم تو غلام دل ماست
در عشق تو چون خطبه بنام دل ماست گويى كه همه جهان بكام دل ماست

بسم اللّٰه گفته‌اند كه اسم از سمت گرفته‌اند و سمت داغ است، يعنى گوينده بسم اللّٰه دارنده آن رقم و نشان كرده آن داغ است.

بنده خاص ملك باش كه با داغ ملك هر روزها ايمنى از شحنه و شبها ز عسس
كه او نام كسى يافت، از اين درگه يافت اى برادر كس او باش و ميندیش ز كس

على بن موسى الرّضا ع گفت:«اذا قال العبد بسم اللّٰه فمعناه و سمت نفسى بسمة ربّى.»
خداوندا داغ تو دارم و بدان شادم اما از بود خود بفريادم، كريما بود من از پيش من برگير كه بود تو راست كرد همه كارم.
پير طريقت گفت: الهى! نور تو چراغ معرفت بيفروخت دل من افزونى است.
گواهى تو ترجمانى من بكردند نداء من افزونى است، قرب تو چراغ وجد بيفروخت همت من افزونى است، ارادت تو كار من بساخت جهد من افزونى است، بود تو كار من راست كرد بود من افزونى است. الهى از بود خود چه ديدم مگر بلا و عنا؟ و از بود تو همه عطا است و وفا اى ببرّ پيدا و بكرم هويدا، ناكرده كرده گير كرد رهى و آن كن كه از تو سزا.»

اگر كسى گويد نامهاى خدا فراوانند در نصوص كتاب و سنّت و همه بزرگوارند و ازلى و پاك و نيكو چه حكمت را ابتاء قرآن عظيم باين سه نام كرد؟ و از همه اين اختيار كرد و برين نيفزود؟ جواب آنست كه دو معنى را اين سه نام اختيار كرد و بر ان اقتصار افتاد: يكى كه تا كار بر بندگان خود در نام خود آسان كند و از ثواب ايشان هيچيز نكاهد، دانست كه ايشان طاقت ذكر و حفظ آن نامهاى فراوان ندارند، و اگر بعضى توانند بيشترين آنند كه درمانند، و در حسرت فوت آن بمانند، پس معانى آن نامها درين سه نام جمع كرده و معانى آن سه قسم است: قسمى جلال و هيبت راست، قسمتى نعمت و تربيت راست، قسمى رحمت و مغفرت راست. هر چه جلال و هيبت است در نام اللّٰه تعبيه كرد، و

هر چه نعمت و تربيت است در نام رحمن هر چه رحمت و مغفرت است در نام رحيم تا گفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وى فراوان، و رأفت و رحمت اللَّه بر وى بى‌كران.
معنى ديگر آنست كه ربّ العالمين مصطفى را بخلق فرستاد و خلق در آن زمان سه گروه بودند: بت پرستان بودند و جهودان و ترسايان. اما بت پرستان از نام خالق اللَّه ميدانستند، و اين نام در ميان ايشان مشهور بود. و لهذا قال تعالى «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» و جهودان در ميان ايشان نام رحمن معروف بود، و لهذا
قال عبد اللَّه بن سلام لرسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم «لا أرى فى القرآن اسما كنّا نقرأه فى التورية قال و ما هو؟ قال الرّحمن فانزل اللَّه «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ»
و در ميان ترسايان نام معروف رحيم بود. چون خطاب با اين سه گروه بود و در ميان ايشان معروف اين سه نام بود، اللَّه تعالى بر وفق دانش و دريافت ايشان اين سه نام فرو فرستاد در ابتداء قرآن، و بر آن نيفزود.
امّا حكمت در آن كه ابتدا باللَّه كرد پس برحمن پس برحيم آنست: كه اين بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ايشان را سه حال است

- اول آفرينش،
- پس پرورش،
- پس آمرزش،
- اللَّه اشارت است بآفرينش در ابتدا بقدرت،
- رحمن اشارت است بپرورش در دوام نعمت،
- رحيم اشارت است بآمرزش در انتها برحمت.
- چنان استى كه اللَّه گفتى اول بيافريدم بقدرت پس بپروريدم بنعمت آخر بيامرزم برحمت.

پير طريقت گفت: «الهى نام تو ما را جواز، و مهر تو ما را جهاز.
الهى شناخت تو ما را امان و لطف تو ما را عيان.
الهى فضل تو ما را لوا و كنف تو ما را ماوى.
الهى ضعيفان را پناهى، قاصدان را بر سر راهى، مؤمنانرا گواهى، چه بود كه افزايى و نكاهى!
الهى چه عزيزست او كه تو او را خواهى ور بگريزد او را در راه آيى. طوبى آن كس را كه تو او رائى آيا كه تا از ما خود كرائى؟» الحمد للَّه ستايش خداى مهربان، كردگار روزى رسان، يكتا در نام و نشان.
خداوندى كه ناجسته يابند، و نادريافته شناسند، و نادیده دوست دارند. قادر است بى احتيال، قيوم است بى‌گشتن حال، در ملك ايمن از زوال، در ذات و نعمت متعال، لم يزل و لا يزال، موصوف بوصف جلال و نعمت جمال. عجز بندگان ديد در شناخت قدر خود، و دانست كه اگر چند كوشند نرسند، و هر چند بپوسند نشناسند. و عزّت قرآن بعجز ايشان گواهى داد كه وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ بكمال تعزّز و جلال و تقدس ايشان را نيابت داشت و خود را ثنا گفت، و ستايش خود ايشان را در آموخت و بآن دستورى داد، و رنه كه يارستى بخواب اندر بديدن اگر نه خود گفتى خود را كه الحمد للَّه و در كلّ عالم كه زهره آن داشتى كه گفتى الحمد للَّه.

فلوجهها من وجهها قمر   و لعينها من عينها كحل

ترا كه داند كه ترا تو دانى، ترا نداند كس، ترا تو دانى بس.
اى سزاوار ثناء خويش و اى شكر كننده عطاء خويش!
رهى بذات خود از خدمت تو عاجز و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز، و بكلّ خود از شادى بتو عاجز، و بتوان خود از سزاى تو عاجز.
كريما! گرفتار آن دردم كه تو درمان آنى، بنده آن ثنا ام كه تو سزاى آنى، من در تو چه دانم تو دانى، تو آنى كه گفتى كه من آنم آنى.

و بدان که حمد بر دو وجه است: یکی بر دیدار نعمت دیگر بر دیدار منعم.
آنچه بر دیدار نعمت است از وی آزادی کردن و نعمت وی بطاعت وی بکار بردن، و شکر وی را میان در بستن. تا امروز در نعمت بیفزاید و فردا ببهشت رساند. و به
قال صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «اوّل من یدعی الی الجنّة الحمّادون للَّه علی کلّ حال.»
این عاقبت آن کس که حمد وی بر دیدار نعمت بود اما آن کس که حمد وی بر دیدار منعم بود بزبان حال میگوید:

و ما الفقر من ارض العشیرة ساقنا و لکنّنا جئنا بلقیاك نسعد

ع صنما ما نه بدیدار جهان آمده‌ایم.
این جوانمرد در اشراب شوق دادند و با شرم هام دیدار کردند تا از خود فانی شد. یکی شنید و یکی دید و بیکی رسید. چه شنید و چه دید و بچه رسید؟ ذکر حق شنید، چراغ آشنایی دید، و با روز نخستین رسید. اجابت لطف شنید، توقیع دوستی دید، و بدوستی لم یزل رسید. این جوانمرد اول نشانی یافت بی دل شد، پس باز یافت همه دل شد، پس دوست دید و در سر دل شد.
پیر طریقت گفت: دو گیتی در سردوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی‌یارم گفت که اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست با دیده مرا خوشست تا دوست دروست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست

رب العالمین پروردگار جهانیان و روزی گمار ایشان، یکی را پرورش تن روزی یکی را پرورش دل روزی، یکی تن پرور بنعمت یکی دل پرور بران ولی نعمت.
نعمت حظّ کسی است که جهد در خدمت فرو نگذارد، و راز ولی نعمت حظ اوست کش امید بدیدار اوست. طمع دیدار دوست صفت مردان است، پیروزتر از آن بنده کیست که دوست او را عیانست.

عظمت همّة عین طمعت فی أن تراکا او ما یکفي لعین ان تری من قدر آکا

آن غذاء دل دوستان که در پرورش جان بکار دارند و شبانروز از حضرت عزت بادرار؟ بایشان میرسانند آنست که مهتر عالم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفت «أظلّ عند ربی یطعمنی و یسقینی»
طعامهای لذیذ و شراب‌های روشن مروّق می نخورد و دیگران را نیز میگفت «ایّاکم و التّنعم فانّ عباد اللَّه لیسوا بالمتنعّمین»
گفتند یا سید چرا می‌نخوری؟ گفت ما را از شراب مطالعه جمع چنان مست کرده‌اند که پروای شراب مروّق شما نیست. صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه عصمت تاختن بخلوت خانه او بردند که تا مگر جرعه یابند از آن شراب، این پشت دست بروی ایشان وانهاد، که «انّ لی مع اللَّه وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب و لا نبيّ مرسل.»
گفتند این شرب خاصّ آن کس است که آیات کبری در راه دیده او تجلی کرد و او برین ادب بود که ما زاغ البصر و ما طغی.

ای منظر تو نظاره گاه همگان پیش تو در او فتاده راه همگان
ای زهره شهرها و ماه همگان حسن تو ببرد آب و جاه همگان

رَبِّ الْعالَمِینَ یعنی یربّی نفوس العابدین بالتأیید و یربّی قلوب الطاهرین بالتشدید و یربّی احوال العارفین بالتوحید کسی که تربیت وی از راه توحید یابد مطعومات عالمیان او را چه بکار آید؟

کسی کش مار نیشی بر جگر زد و را تریاق سازد نی طبرزد

عالمیان در آرزوی طعام‌اند و این جوانمردان طعام در آرزوی ایشان. عتبة بن الغلام شاگرد یزید هارون بود او را فرمود که خرما نخورد، مادر عتبه روزی در نزدیك یزید هارون شد خرما میخورد

گفت پس چرا پسرم را ازین باز زنی که خود میخوری؟ یزید گفت پسرت در آرزوی خرماست و خرما در آرزوی ما، ما را مسلم است و او را نه. خلق عالم در آرزوی بهشت‌اند و بهشت در آرزوی سلمان، چنانك در خبر است
«انّ الجنّة لتشتاق الی سلمان.»
لا جرم فردا او را بهشت ندهند که از آتش ور گذرانند، و در حضرت احدیت بمقام معاینتش فرو آرند فالفقراء الصّبر جلساء اللّٰه عزّ و جل یوم القیامة.
اگرت این روز آرزوست از خود برون آی چنانك مار از پوست، جز از درگاه او خود را مپسند که قرارگاه دل دوستان فناء قدس اوست.

چهره عذرات باید بر در وامق نشین | عشق بو دردات باید گام سلمان وار زن

الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الرّحمن بما روّح، و الرّحیم بما لوّح، فالتّرویح بالمبار و التلویح بالانوار. رحمن است که راه مزدوری آسان کند، رحیم است که شمع دوستی برافروزد. در راه دوستان مزدور همیشه رنجور، در آرزوی حور و قصور، و دوست خود در بحر عیان غرقه نور.

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید | از حال بهشتیان مرا ننگ آید

رحمن است که قاصدان را توفیق مجاهدت داد، رحیم است که واجدانرا تحقیق مشاهدت داد. آن حال مرید است و این صفت مراد. مرید بچراغ توفیق رفت به مشاهده رسید، مراد بشمع تحقیق رفت بمعاینه رسید. مشاهده برخاستن عوائق است میان بنده و میان حق، و معاینه هام دیداری است. چنانك بنده یك چشم زخم غائب نشود بچشم اجابت فرا محبت می‌نگرد، بچشم حضور فرا حاضر می‌نگرد، و بچشم انفراد فرا فرد می‌نگرد، بدوری از خود نزدیکی وی را نزدیك شود و بگم‌شدن از خود آشکارایی وی را آشنا گردد، بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر بود، که او نه از قاصدان دور است نه از طالبان گم، نه از مریدان غایب.

رحمتی کن بر دل خلق و برون آی از حجاب | تا شود کوته‌بینان ز هفتاد و دو ملت داوری

مالِكِ یَوْمِ الدِّینِ: اشارت است بدوام ملك احدیت و بقاء جبروت الهیت.
یعنی که هر ملکی را روزی مملکت بآخر رسد و زوال پذیرد و ملکش بسر آید و حالش بگردد، و ملك اللّٰه بر دوام است امروز و فردا، که هرگز بسر نیاید و زوال نپذیرد. در هر دو عالم هیچ چیز و هیچکس از ملك و سلطان وی بیرون نیست و کس را چون ملك وی ملك نیست. امروز ربّ العالمین و فردا مالك یوم الدّین، و کس را نبود از خلقان چنین. عجبا کار رهی چون میداند؟ که در کونین ملك و ملك اللّٰه راست بی شریك و بی‌انباز و بی حاجت و بی‌نیاز، پس اختیار رهی از کجاست؟ آن را که ملك نیست حکم نیست، و آن را که حکم نیست اختیار نیست، و ربّك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة.
و گفته‌اند: معنی دین اینجا شمار است و پاداش میگوید مالك و متولّی حساب بندگان منم تا کس را بر عیوب ایشان وقوف نیفتد که شرمسار شوند، هر چند که حساب کردن راندن قهر است، اما پرده از روی کار برنگرفتن در حساب عین کرم است، خواهد تا کرم نماید پس از آنك قهر راند. اینست سنّت خدای جلّ جلاله هر جای که ضربت قهر زند مرهم کرم برنهد.
پیر طریقت گفت: فردا در موقف حساب اگر مرا نوایی بود و سخن را جایی بود گویم بار خدایا از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن اول سجودی که هرگز جز ترا از دل نخواست است. دیگر تصدیقی که هر چه گفتی گفتم که راست است. سدیگر چون باد کرم برخاست است دل و جان جز ترا نخواست است.

جز خدمت روی تو ندارم هوسی | من بی تو نخواهم که بر آرم نفسی

إیّاك نعبد و إیّاك نستعین اشارت بدو رکن عظیم است از ارکان دین و مدار روش دین داران باین هر

دو رکن است: اول تحلیة النفس بالعبادة و الاخلاص، خود را آراسته داشتن بعبادت بی ریا و طاعت بی نفاق. رکن دیگر تزکیة النّفس عن الشرك و الالتفات الی الحول و القوّة. نفس خود را منزی کردن، و از شرك و فساد پاك داشتن، و تکیه بر حول و قوت خود ناکردن. آن تحلیت اشارت است بهر چه می‌بباید در شرع، و این تزکیت اشارت است بهر چه می نباید در شرع. درنگر باین دو کلمه مختصر که جمله شرایع دین از این دو کلمه مفهوم میشود کسی را که در دل آشنایی و روشنایی دارد، تا ترا محقق شود آنچه مصطفی گفت علیه السّلام: «اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا.»

و گفته‌اند ایّاك نعبد توحید محض است، و هو الاعتقاد ان لا یستحقّ للعبادة سواه. داند که خداوندی اللّٰه را سزاوار است، و معبود بی‌همتا اوست که یگانه و یکتاست و ایّاك نستعین اشارت است بمعرفت عارفان و هو العرفان بانّه سبحانه متفرّد بالافعال کلّها، و انّ العبد لا یستقلّ بنفسه دون معونته. و اصل آن توحید و مادّه این معرفت آنست که حق را جلّ جلاله بشناسی بهستی و یکتایی، پس بتوانایی و دانایی و مهربانی، پس به نیکوکاری و دوستداری و نزدیکی. اوّل بناء اسلامست، دوم بناء ایمان است سوم بناء اخلاص. راه معرفت اول بدیدار تدبیر صانع است در گشاد و بند صنایع راه معرفت، دوم بدیدار حکمت صانع است در خود شناختن نظائر راه معرفت، سوم بدیدار لطف مولی است در ساختن کارها و در فراگذاشتن جرمها، و این میدان عارفان است و کیمیاء محبان و طریق خاصگیان.
اگر کسی گوید چه حکمت را ایّاك در پیش کلمه نهاد و نعبدك نگفت با آن که لفظ نعبدك موجزتر است و معنی هم چنان میدهد؟ جواب آنست که این از اللّٰه، بنده را تنبیه است تا بهیچ چیز بر اللّٰه پیشی نکند و نظر که کند از اللّٰه بخود کند نه از خود باللّٰه، از اللّٰه بعبادت خود نگرد نه از عبادت خود باللّٰه.
پیر طریقت شیخ الاسلام انصاری گفت: ازینجاست که عارف طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب، و سبب از معنی یافت نه معنی از سبب. مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، عاصی را معصیت از عذاب رسید نه عذاب از معصیت. برای آنك رهی رفته سابقه است بدست او نه استطاعت و نه عجز است. بهیچ کار بر اللّٰه بیشی نتوان یافت. او که پنداشت بر اللّٰه بیشی توان یافت وی از اللّٰه خبر نداشت. از اینجا بود که مصطفی ع گفت به ابو بکر چون در غار بودند لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا ذکر معبود فرا پیش داشت و ادب خطاب در آن نگه داشت لا جرم او را فضل آمد بر موسی که گفت انّ معی ربّی موسی از خود به اللّٰه نگرست و مصطفی از اللّٰه بخود نگرست. این نقطه جمع است و آن عین تفرقه، و شتّان ما بینهما پیر طریقت گفت از او به او نگرند نه از خود به او که دیده با دیده ور پیشین است و دل با دوست نخستین.

اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ عین عبادت است و مخ طاعت، دعا و سؤال و تضرّع و ابتهال مؤمنان، و طلب استقامت و ثبات در دین یعنی دلّنا علیه و اسلك بنافیه و ثبّتنا علیه. مؤمنان میگویند بار خدایا راه خود بما نمای وانگه ما را در آن راه بر روش دار وانگه از روش بکشش رسان. سه اصل عظیم است: اول نمایش، پس روش، پس کشش، نمایش آنست که رب العزة گفت یُرِیکُمْ آیاتِهِ.
روش آنست که گفت لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ. کشش آنست که گفت وَ قَرَّبْناهُ نَجِیًّا مصطفی ع از اللّٰه نمایش خواست گفت «اللّهم أرنا الاشیاء کما هی»
و روش را گفت «سیر و اسبق المفرّدون»
و کشش را گفت «جذبة من الحق توازی عمل الثقلین»
مؤمنان درین آیت از اللّٰه هر سه میخواهند که نه هر که راه دید در راه برفت، و نه هر که رفت بمقصد رسید. و بس کس که شنید و ندید و بس کس که دید و نشناخت و بس کس که شناخت و نیافت.
بسا پیر مناجاتی که از مرکب فرو ماند   بسا یار خراباتی که زین بر شیر نر بندد

و یقال فی قوله اهدنا اقطع اسرارنا عن شهود الاغیار، و لوّح فی قلوبنا طوالع الانوار و افرد قصورنا الیك عن دنس الآثار، و رقّنا عن منازل الطلب و الاستدلال، الی ساحات القرب و الوصال، و حلّ بیننا و بین مساکنة الامثال و الاشکال بما تلاطفنا به من وجود الوصال، و تکاشفنا به من شهود الجلال و

الجمال.
صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ گفته‌اند این راه و روش اصحاب الکهف است که مؤمنان خواستند گفتند خداوندا راه خود بر ما بی ما تو بسر بر، چنانك بر جوانمردان اصحاب الکهف فضل کردی، و نواخت خود برایشان نهادی، ایشان را سر ببالین انس باز نهادی، و تولّی کشش ایشان خود کردی، و گفتی در این غار شوید و خوش بخسبید که ما خواب شما بعبادت جهانیان برگرفتیم، خداوندا ما را از آن نعمت و نواخت بهره کن، و چنانك بی‌ایشان کار ایشان بفضل خود بسر بردی بی ما کار ما بفضل خود بسربر، که هر چه ما کنیم بر ما تاوان بود، و هر چه تو کنی ما را اساس عزّ در جهان بود.
پیر طریقت گفت: الهی نمیتوانیم که این کار بی تو بسر بریم نه زهره آن داریم که از تو بسر بریم، هر گه که پنداریم که رسیدیم از حیرت شمار واسر بریم. خداوندا کجا باز یابیم آن روز که تو ما را بودی و ما نبودیم تا باز بآن روز رسیم میان آتش و دودیم، اگر بدو گیتی آن روز یابیم بر سودیم، ور بود خود را دریابیم به نبود خود خشنودیم.
و گفته‌اند: انعمت علیهم بالاسلام و السنّة اسلام و سنّت درهم بست که تا هر دو بهم نشوند بنده را استقامت دین نبود. در آثار بیارند که شافعی گفت: حقّ را جلّ جلاله بخواب دیدم که مرا گفت: تمنّ علیّ یا بن ادریس. از من آرزوی خواه ای پسر ادریس گفتم امتنی علی الاسلام. یا رب مرا میرانی بر اسلام میران گفتا اللّٰه گفت قل و علی السّنة بگو و بر سنّت بیکدیگر خواه از من، که اسلام بی سنّت نیست، و هر چه نه با سنّت است آن دین حق نیست.
مصطفی علیه السلام از اینجا گفت: لا قول الّا بعمل و لا قول و عمل الّا بنیّة و لا قول و عمل و نیّة الّا باصابة السّنّة
گفته‌اند اسلام بر مثال شجره است و سنّت بر مثال چشمه آب، درخت را از چشمه آب گریز نیست همچنین اسلام را از سنّت گزیر نیست.
هر سینه که بعزّت اسلام آراسته گشت مدد گاهی از نور سنّت آن اسلام را پدید کرده آمد، اینست که رب العالمین گفت أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ.
یقال هو نور السنّة.
و در خبر است که فردا در انجمن قیامت و مجمع سیاست که اهل هفت آسمان و هفت زمین را حشر کنند هر کسی را پای بکردار خویش فرو شده و سر در پیش افکنده و بکار خویش درمانده، مدهوش و حیران، افتان و خیزان، تشنه و عریان، همی ناگاه شخصی مروّح و مطیّب از مکنونات غیب بیرون خرامد و تجلی کند نسیم آن روح بمشام اهل سعادت رسد همه خوش بوی شوند و در طرب آیند، گویند بار خدایا این چه روح و راحت است؟ این چه جمال و کمال است؟ خطاب درآید که این چهره جمال سنّت رسول ماست، هر کس که در سرای حکم متابع سنّت بودست او را بار دهید تا قدم امن در سرا پرده عزّ او نهد، و هر که در آن سرای از سنّت بیگانه بودست ردّوه الی النّار او را بدوزخ دهید که امروز هم بیگانه است، و هم رانده.
سنّی و دین دار شو تا زنده مانی زانك هست   هر چه جز دین مردگی و هر چه جز سنت حزن

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ خداوندا ما را از آنان مگردان که ایشان را بخود باز گذاشتی، تا به تیغ هجران خسته گشتند و بمیخ ردّ بسته شدند. آری چه بار کشد حبلی گسسته؟ و چه بکار آید کوشش از بنده نبایسته؟ و در بیگانگی زیسته؟ امروز از راه بیفتاده، و راه کژ راه راستی پنداشته، و فردا درخت نومیدی ببر آمده، و اشخاص بیزاری بدر آمده، و منادی عدل بانك بیزاری در گرفته که ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً
گفتم که بر از اوج برین شد بختم   و ز ملك نهاده چون سلیمان تختم
خود را چو بمیزان خرد بر سختم   از بنگه دونیان کم آمد رختم

اکنون ختم کنیم سورة الحمد را **بلطیفه از لطایف دین:**
بدانك این سوره را مفتاح الجنّة گویند، کلید بهشت از انك درهای بهشت هشت است:

و گشاد هر دری را قسمی از اقسام علوم قران معیّن است. تا آن هشت قسم تحصیل نکنی و بآن معتقد نشوی این درها بر تو گشاده نشود. و سورة الحمد مشتمل است بر آن هشت قسم که کلیدهای بهشت است:

- یکی از آن ذکر ذات خداوند جلّ جلاله (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ)،
- دوم ذکر صفات (الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ)،
- سیم ذکر افعال (إِيَّاكَ نَعْبُدُ)،
- چهارم ذکر معاد (وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)
- پنجم ذکر تزکیه نفس از آفات (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ)،
- ششم تحلیه نفس بخیرات، و این تحلیه و آن تزکیه هر دو بیان صراط مستقیم است،
- هفتم ذکر احوال دوستان و رضاء خداوند در حق ایشان (صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)،
- هشتم ذکر احوال بیگانگان و غضب خداوند بریشان (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ)،

این هشت قسم از اقسام علوم بدلایل اخبار و آثار هر یکی دری است از درهای بهشت و جمله درین سورة موجود است پس هر آن کس که این سوره باخلاص برخواند در هشت بهشت بروی گشاده شود. امروز بهشت عرفان و فردا بهشت رضوان، در جوار رحمان، و ما بینهم و بین ان ینظروا الی ربّهم الّا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن.
هکذا صحّ عن النبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

** **